

احمد اسماعیلی



پیمان عهد بسته به زنجیر زلف یار
هم رشته ی علائق دنیا گسسته ایم
ارجی به دام و دانه ی دنیا نمی نهیم
از دانه دل بریده و از دام جسته ایم

جناب دکتر سیروس روشنی

جناب احمد اسماعیلی از پدری به نام علی و مادری به نام بیگم در تاریخ 1286 شمسی در قریه ای به نام فقیه حسنان پای به جهان گذاشت (فقیه حسنان از توابع خورموج واقع در استان بوشهر می باشد). شغل جناب اسماعیلی کشاورزی بود و صاحب نخلستان بود. در حدود سال 1312 با خانم زینب ازدواج نمود و صاحب پنج فرزند گردید که در طی سالهای 1314 تا 1327 چشم به جهان گشودند و اکنون در شهرهای مختلف ایران و کشورهای عربی با خانواده های خود به خدمت امر مشغولند.

آقای اسماعیلی سال ها عضویت در محفل روحانی فقیه حسنان را داشت. از سنین جوانی در ارتباط با شغل کشاورزی و آبیاری همواره از طرف اهالی مورد اذیت و آزار قرار می گرفت. در سال 1335 که سرشماری در مملکت شروع شده بود به خاطر ذکر مذهب بهائی تضحیقاتی برای او شروع گردید، از جمله در مورد روزهای تعطیل بهائی، اعدا به او اصرار می نمودند که باید در روزهای محرّمه حتماً به سرکار برود.

در آذرماه 1357 در بحبوحه ی انقلاب در اثر تحریک علمای محل و شخصی به نام سید احمد شیرازی که در مجاورت منزل آقای اسماعیلی خانه داشت، انبار خرما و خانه و آشیانه ی او به آتش کشیده شد و او را مورد ضرب و شتم قرار دادند که شاید موفق شوند او را وادار به تبری کنند، ولی او در جواب گفته بود: « من بهائی هستم و هرگز هم عقیده ی خود را کتمان نخواهم کرد.»

در بهار سال 1358 آقای اسماعیلی را از فقیه حسان بیرون کردند. وی به منزل دخترش خدیجه به خرّمشهر رفت. پس از یک ماه به منزل پسر ارشدش به برازجان ورود نمود و مدّت یک ماه ساکن شد. پس از مدّت ها رنج دوری از شهر و زادگاهش و نظر به اینکه به ناحق او را از شهری که در آن به دنیا آمده بود و به آن عشق ورزیده و اطفال خود را بزرگ نموده بود بیرون انداختند و لانه و کاشانه اش را دستخوش شعله های آتش نمودند، قصد برگشت به فقیه حسان را نمود، هرچه فرزندان او را از این عمل بازداشتند و اصرار در نگهداری او نمودند، مثمر ثمر واقع نشد. به فرزندان گفت: «اگر تا چهار روز دیگر برنگشتم بدانید در آنجا مانده ام.»

این مرد ساده دل در روز بیست و چهارم تیرماه 1358 سوار اتومبیل باری شده راه سفر در پیش گرفت. پس از پنج روز فرزندان و برادرش نگران حال او شدند و به دنبال او به فقیه حسان ورود نمودند و به منزل حسینعلی حسینی که قرار بود در ابتدا به آنجا برود، وارد شدند. او در حال گریه و ناراحتی از ملاقات با آقای اسماعیلی اظهار بی اطلاعی نمود و خود را از همه چیز بی خبر نشان داد. سپس فرزندان به منزل سیّد احمد شیرازی که در ردیف مغرضان به امر و از دشمنان آقای اسماعیلی بود وارد شدند، او هم خود را بی خبر جلوه داد، در حالی که قرار این بود که آقای اسماعیلی برای احقاق حق و طلب اموالش با او مذاکره نماید.

فرزندان بی خبر از حال پدر از فقیه حسان مراجعت نمودند و بار دیگر جهت تحقیق پس از ده روز روانه ی آن منطقه گردیدند که باز هم اثری از پدر به دست نیامد. لازم به تذکر است که یکی از اهالی فقیه حسان به دو نفر از احبّاً اظهار داشته بود که من دیده ام که آقای اسماعیلی را کشته اند و می دانم که در کجا دفن است و باید این مطلب را به فرزندان بگویم. پس از مراجعه به او، هیچگونه اطلاعی به خانواده نداد و حتّی در ازای پرداخت پول این مسأله را به کلی منکر گردید. بالاخره معلوم نشد که بر سر آن پدر خانواده چه وارد آمد، در کجا شهید شد و جسدش در کجا مدفون گردید.

مأخذ: در الانشای بیت العدل اعظم الهی.

پروازها و یادگارها، صفحه 11، تألیف ماه مهر گلستانه.

[www.Vaselan.org]